

سیاست، بُتواری و

حقوق بشر

مایکل، گناتیف

مترجم:

فلور عسکری اده

عماد درزی



کامو

تهران، خیابان شریعتی، بالاتر از سه راه طالقانی،

خیابان نیرو، شماره ۷/۱، تلفن: ۷۷۶۲۶۳۷۹

سیاست، بُت‌وارگی و حقوق بشر

مایکل ایگناتیف

مترجمان: فلور عسکری‌زاده، عماد درزی

● ویرایش ادبی و فنی: علی قاسمی

● چاپ اول ۱۳۹۵ تهران ● شمارگان ۱۱۰۰ نسخه ● قیمت ۱۷۵۰۰ تومان

● لیتوگرافی: غزال ● چاپ و صحافی: ترانه

● طراحی جلد: حسن کریم‌زاده ● صفحه‌آرا: نسرین قدرتی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۹۱۷-۳۶-۱ ISBN 978-964-6917-36-1

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed In Iran

سرشناسه:

ایگناتیف، مایکل، ۱۹۴۷ - م.

Ignatien, Michael

عنوان و نام پدیدآور: سیاست، بت‌وارگی و حقوق بشر / مایکل ایگناتیف؛ مترجمان

فلور عسکری‌زاده، عماد درزی.

مشخصات نشر:

تهران: گام‌نو، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری:

۲۴۴ ص.

شابک:

۱۷۵۰۰۰ ریال 978-964-6917-36-1

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Human rights as politics and idolatry.

موضوع:

حقوق بشر

موضوع:

علوم سیاسی - فلسفه

موضوع:

سیاست جهانی

شناسه افزوده:

عسکری‌زاده، فلور، ۱۳۶۰ - مترجم

شناسه افزوده:

درزی، عماد، ۱۳۶۳ - مترجم

رده‌بندی کنگره:

رده‌بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

فهرست

۷	 مقدمه
۲۷	 سیاست، بُتوارگی و حقوق بشر مایکل ایگنر
۲۹	 حقوق بشر به مثابه سیاست
۲۹	 حقوق بشر و پیشرفت اخلاقی
۳۱	 انقلاب‌های حقوقی، اجرایی و حمایتی
۴۰	 استثنانگرایی امریکایی
۴۱	 حقوق بشر و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)
۴۵	 محدودیت‌های حقوق بشر
۵۰	 حقوق بشر و حق تعیین سرنوشت
۵۹	 حقوق بشر، دموکراسی و قانون‌گرایی
۶۷	 حقوق بشر و مداخله‌ی نظامی
۷۳	 امکانات و اهداف
۷۵	 مداخله به مثابه پاداشی برای خشونت

۸۳	 حقوق بشر چونان بت‌وارگی
۸۹	 چالش اسلامی
۹۲	 ارزش‌های آسیایی
۹۴	 حقوق بشر و فردگرایی
۱۰۷	 بحران معنوی
۱۲۱	 غرب علیه خود
۱۲۹	 کتاب
۱۳۱	 بنیاد حقوق بشر
۱۳۵	 در پیر فلسفه: توافقات تئوریزه نشده
۱۴۱	 فردگرایی و دشمنی
۱۴۵	 حقوق، آزادی و رسوم
۱۵۱	 گفت‌وگویی با فتاد جرایان پدرسالار، مذهبی و دیگران/ دیوید آلبرت هالینگر
۱۶۳	 تخیل اخلاقی و حقوق بشر/ توماس لاکور
۱۷۹	 نسبی‌گرایی و مذهب/ «جیمز» نیچر
۱۸۱	 توافق ماهوی: عام‌گرایی حداقلی اخلاقی
۱۸۶	 انسان‌شناسی اخلاقی: یک اومانیسم مضطربانه
۱۹۱	 شمول‌گرایی حقوقی
۱۹۴	 همکاری فراملی
۱۹۵	 به میان کشیدن مذهب
۲۰۱	 پاسخ به منتقدان/ مایکل ایگناتیف
۲۰۳	 کرامت و فاعلیت

مقدمه



ایمی گاتمن^۱

«هیچ کس باید موافقت با رفتار بی‌رحمانه، غیر انسانی یا مجازات یا رفتار تحقیرآمیز قرار نگیرد». این ماده‌ی ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی-سیاسی، بخشی است از آنچه مایکل ایگاتیف، درستی آن را «انقلابی حقوقی» در حقوق بشر از سال ۱۹۴۵ تاکنون نامیده است. سایر اسناد بین‌المللی مهم این انقلاب عبارت‌اند از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، کنوانسیون‌های سال ۱۹۴۸ ژنو، کنوانسیون‌های اصلاحی سال ۱۹۴۹ ژنو، کنوانسیون بین‌المللی سال ۱۹۵۱ پناهندگان.

تامس هابز در کلامی پرآوازه می‌گوید: «قانون‌ها بدون شمشیر، کلماتی بیش نیستند». آیا انقلابی وجود دارد که مشخصه‌ی آن شستن واژه‌ی بدون پشتوانه‌ی شمشیر باشد؟ میثاق بین‌المللی بر خلاف اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، یک عهدنامه‌ی قانونی الزام‌آور بین دولت‌هاست. کمیته‌ی حقوق بشر درباره‌ی موارد نقض حقوق بشری گزارش‌شده، قدرت دآوری دارد و مستعد به‌لحاظ قانونی الزام‌آور این میثاق و سایر عهدنامه‌های حقوق بشری، نشانه‌ای دیگر از انقلاب حقوقی است. به‌هرحال این که بگوییم حقوق بشر به‌لحاظ قانونی الزام‌آور است، به این معنی نیست که بگوییم فاعل مقتدری، قدرت

1. Amy Gutmann

اعمال حاکمیت قانون را دارد. به همین دلیل و بسیاری دلایل دیگر، انقلاب حقوق بشر برای کامل شدن راه زیادی در پیش دارد و ظرفیت آن برای تحقق اهدافش خاصه از سوی اجتماعات سازمان یافته‌ی فعالان حقوق بشری به شدت مورد پرسش قرار گرفته است. به علاوه، آنچه تکمیل موفقیت‌آمیز انقلاب حقوق بشری به‌شمار می‌آید به هیچ عنوان از لحاظ نظری و عملی، در عرصه‌ی بین‌المللی حقوق بشری واضح و شفاف نیست.

بنابراین، ما مباحث این کتاب را با مجموعه پرسش‌های اساسی مربوط به اخلاق بشری - حقوق بشر آغاز می‌کنیم. هدف حقوق بشر چیست؟ محتوای آن چه باید باشد؟ چه وقت با نقض حقوق بشر، مجوز مداخله در مرزهای ملی داده می‌شود؟ چرا حقوق بشر بر بنیاد اخلاقی واحدی که در بر گیرنده‌ی فرهنگ‌های گوناگون هستند استوار است؟ یا بر بنیادهای اخلاقی متنوع برخاسته از فرهنگ‌های گوناگون، یا این که اصلاً فاقد بنیاد اخلاقی است؟ چرا حقوق بشر، مفهومی جهان‌شمول است؟ البته اگر مفهوم جهان‌شمولی وجود داشته باشد؛ این پرسش‌های دشوار و مادی از انقلاب حقوق بشری سرچشمه گرفته‌اند، که مایکل ایگناتیف آنها را در مقاله‌ی این کتاب مطرح کرده و به نقدهای آنتونی آپیا^۱، دیوید هالینگر^۲، توماس لاکور^۳ و دیان اورنتلیچر^۴ پاسخ داده است. این مقاله‌ها و نقدها، نخستین بار با نام سخنرانی‌های تأثیر ۱۹۹۹-۲۰۰۰ درباره‌ی ارزش‌های بشری در دانشگاه ریندل^۵، تحت حمایت مرکز ارزش‌های بشری وابسته به دانشگاه پرینستون، ارائه گردید.

اگر با اساسی‌ترین پرسش شروع کنیم که «هدف از حقوق بشر چیست؟»، فوراً آگاه می‌شویم که رسیدن به یک پاسخ یگانه‌ی هم‌دلانه تا چه اندازه دشوار است. و دشوارتر این که درمی‌یابیم که پافشاری برای رسیدن به یک پاسخ یگانه تا چه اندازه غیرضروری است. با حقوق بشر اهداف چندگانه‌ای دنبال می‌شود

1. Anthony Appiah
3. Thomas Laqueur

2. David Hollinger
4. Diane Orentlicher

که آنها را می‌توان با روش‌های گوناگون، نه تنها در درون^۱ هر یک از جوامع و فرهنگ‌ها، بلکه در میان^۲ جوامع و فرهنگ‌های گوناگون نیز بیان کرد. هیچ فرهنگ عمده‌ای پاسخی روشن به این پرسش ندارد. این که پاسخ‌های درخور بسیاری برای یک پرسش واقعاً مهم و پایه‌ای همانند «هدف حقوق چیست؟» وجود دارد، مانع از پیش‌نهاد بهترین پاسخ نمی‌شود. به‌ویژه اگر آن پاسخ همانند فهم ایگناتیف از حقوق بشر، مخاطبان بسیاری داشته باشد.

ایگناتیف بر آن است که هدف حقوق بشر حمایت از فاعلیت انسانی و در نتیجه، حمایت از فاعل‌های انسانی در برابر سوءاستفاده و ستم است. حقوق بشر از هسته‌ی آزادی منفی (آزادی از سوءاستفاده، ستم و بی‌رحمی) حمایت می‌کند. این سه‌گانه برای تعمق درباره‌ی این که هدف و محتوای نظام در حال تحول حقوق بشر بین‌المللی چه باید باشد؟ اما سرآغاز می‌تواند پیچیده‌تر — و بحث برانگیزتر از نخستین — باشد. حمایت از فاعلیت‌های انسانی و حمایت از فاعل‌ها در مقابل آزار و سوءاستفاده و ستم را نمی‌توان صرفاً با آزادی منفی، و آزادی از مداخله یکسان دانست. علاوه بر آن، هسته‌ی حقوق بشر تنها بر پایه‌ی آزادی‌های منفی نیز بنا نشده است. حق معیشت به اندازه‌ی حق شکنجه نشدن، برای فاعلیت انسانی ضروری است، هرچند حق معیشت، برخلاف حق ضدیت با بی‌رحمی و مجازات نامعروف، از نوع آزادی منفی نیست. اما فاعلیت انسانی مردم گرسنه، از فاعلیت انسانی مردمی که مجازاتی نامتعارف بر آنها اعمال شده، بیش‌تر نیست. ضمیمه شدن حق معیشت به نظام حقوق بشری گامی مهم برای رسیدن به یک توافق بین‌المللی ضروری است. ماهیت حقوق بشر بود.

اگر یک هدف مهم حقوق بشر حمایت از فاعلیت انسان‌ها باشد، و اگر حق‌هایی که از فاعلیت انسانی حمایت می‌کنند، آزادی‌های منفی صرف باشند، مسئله همان‌طور که ایگناتیف نیز می‌گوید، این است که نظام حقوق بشر مدعی

1. within

2. across

نیست از نظر اخلاقی جامعیت دارد. اجرای حقوق بشر در عرصه بین‌المللی نیز ضامن این امر نیست که هر کس حقوقش به‌طور مؤثر مورد حمایت قرار گیرد، زندگی‌ای عالی و یا حتی خوب (از نظر اخلاقی یا غیر اخلاقی) خواهد داشت. وقتی حقوق بشر رعایت و اجرا می‌شود، به ابزاری مؤثر برای حمایت از افراد در مقابل سوءاستفاده، بی‌رحمی، ستم و رفتارهای تحقیرآمیز و موارد این‌چنینی تبدیل می‌شود. هدف حقوق بشر، که ایگناتیف آن را پراگماتیستی می‌نامد می‌تواند الگویی برای محتوای نظام‌های حقوق بشر باشد؛ البته این به معنای انکار اخلاقی بودن چنین هدفی نیست، زیرا که هدف بنیادی حقوق، حمایت از انسانیت انسان‌ها (دقیقاً همان‌طور که پراگماتیسم نیز یک فلسفه‌ی اخلاقی رسالت‌دار است) می‌باشد. نهادها و فعالان حقوق بشری دولتی و غیردولتی نباید برای تحقق حقوق بشر را به سبب آنچه برای حمایت از افراد به‌مثابه فاعل‌های انسانی لازم است، فدا کنند؛ آنها هم‌چنین نباید حقوق بشر را به سبب آنچه برای رسیدن به سبب شناختن یک هدف بنیادی حقوق بشری مشابه ضروری است، توسعه دهند. همانند کرامت انسانی. هدفی که ایگناتیف آن را رد می‌کند و من در ادامه به آن می‌پردازم. گسترش حقوق بشر برای دربرگیری حق‌هایی که به‌روشنی برای حمایت از فاعلیت انسانی، نیازها و کرامت افراد ضروری به نظر نمی‌رسد، سبب هم‌ارزش شدن هدف حقوق بشر شده در عین حال منجر به تضعیف عزم راسخ مریان بالقه می‌شود.

گسترش حقوق بشر، دستیابی به توافق وسیع میان‌فکری را درباره‌ی حقوقی که لازمه‌ی یک نظام بین‌المللی حقوق بشری مؤثر است، بسیار دشوار می‌سازد. اگر حقوق بشر یک ابزار پراگماتیستی سیاسی است، پس نظام‌های حقوق بشری باید خواست مؤثر بودنشان، مقدم بر خواست جامعیت نظرهایشان باشد. حقوق بشر نباید به‌مثابه‌ی یک ضامن برای عدالت اجتماعی یا جایگزینی برای مفهوم جامعی از زندگی خوب به شمار آید. بلکه حمایت از فاعل‌ها در برابر رفتارهای غیر انسانی، بی‌رحمانه و تحقیرآمیز به‌عنوان هسته‌ی

نظام حقوق بشری در نظر گرفته می‌شوند (که این با نظرهای گوناگون در مورد هدف حقوق بشر سازگاری دارد). اگر حمایت در برابر بی‌رحمی و رفتار تحقیرآمیز، و آزادی از آسیب و آزادی برای برخورداری از یک زندگی شایسته — حقوق بشر محسوب نشود، آنگاه می‌توان گفت که هیچ چیز دیگری هم حق بشر نیست. البته برخی می‌گویند هیچ چیزی حق بشری به‌شمار نمی‌آید، اما طرح این ادعا نیز به این معنی نیست که آنها درست می‌گویند، و یا حتی ادعای آن مبنی بر این که هیچ حق بشری وجود ندارد عقلانی است. باور به حق بشر به معنای باور به وجود آن، مستقل از هدف انسانی‌اش نیست. حقوق بشر ابزار مهمی برای حمایت از نوع بشر در برابر بی‌رحمی، ستم و تحقیر است. این یک موضوعی است که ما برای دفاع از حقوق بشر به آن نیازمندیم. بسیاری از افراد به امری فراتر از این درباره‌ی حقوق بشر باور دارند. به عبارتی برای حقوق بشر سر از الهی یا طبیعی قایل می‌شوند. به هر حال، هدف انسانی دفاع از حقوق بشر است؛ حتی با سرآغازهای متفاوت.

بر پایه‌ی نظر ایگناتیف، از یک نظام حقوق بشری برای تاثیرگذاری و پذیرش، اجرا و جلب حمایت بین‌المللی تنها باید به حمایت از آزادی‌های منفی بسنده کند؟ من به گفته‌های ایگناتیف تردید دارم که خاستگاه اعلامیه‌ی جهانی، و نیاز آشکار الحاق حق معیشت (که آن هم می‌تواند به‌شمار نمی‌آید) را برای کسب توافق بین‌المللی درباره‌ی بیش‌تر اسناد حقوق بشری در عرصه‌ی جهانی مطرح نمی‌کند. هرچند حق معیشت، و آزادی‌های سیاسی اساسی (همانند مراحل دادرسی، احضار متهم به دادگاه)، آزادی‌های منفی هستند، بخشی ضروری برای رفتار با افراد به‌عنوان فاعل‌های غایی و حمایت از آنها در برابر رفتار تحقیرآمیز، که فقر هولناک یکی از صور آن است، به‌شمار می‌آید. یک نظام حقوق بشری هنوز هم باید از گسترش بیش از اندازه‌ی خود، به فراسوی خواست‌های عقلانی اجتناب کند. هم‌چنین باید از حداقل‌گرایی، هرچند ناچیز نیز دوری کند؛ چرا که این رویه منجر به نادیده گرفتن افراد

آسیب‌پذیری که فاقد حداقل ضرورت‌ها برای داشتن یک زندگی مناسب با معیار مناسب هستند، می‌شود. فاعلیت انسانی افراد گرسنه (به سبب وضعیت گرسنگی) انکار می‌شود. هم‌چنین کرامت آنها نیز نادیده گرفته شده و تحقیر می‌شوند. و با آنها به مثابه‌ی فاعل‌هایی که دارای حق بر زندگی هستند، رفتار نمی‌شود. شیوه‌های دیگری برای توصیف بی‌عدالتی فاحش در مورد مردم گرسنه در دنیای امروز نیز وجود دارد؛ دنیایی که در آن روش‌هایی برای جلوگیری از گرسنگی، و نظارت بر آن، در هنگام وقوع در دسترس است. اما آنچه حداقل حقوق انسانی به شمار می‌آید، موضوعی مناقشه‌برانگیز است و برای اجرای رز آن به یک توافق جامع نیاز است. پس می‌توان این ایده را موجه دانست. یک نظام حقوق بشری مؤثر، به حق معیشت نیز، به اندازه‌ی آزادی‌های منفی نیاز دارد.

تردید ما در این که آیا باید نظام‌های حقوق بشری را فقط با حداقل گرایانه‌ترین معیار «تاریف کنیم» خیر، به این دلیل است که مشکلات حول توافق، تفسیر و اجرا حتی در حداقل گرایانه‌ترین شالوده‌های حقوق انسانی نیز وجود دارد. «حداقل» لزوماً به معنای «بیشینه‌ی مبتنی بر توافق طرفین» یا «ساده‌ترین راه اجرا» نیست. احتمالاً توافق رسیدن بر مجموعه‌ای از حق‌ها، که ترکیبی از حمایت از آزادی‌های منفی به همراه حمایت از حق معیشت و حق‌های رفاهی دیگر است، از پافشاری بر معده‌ی تن در نظام حقوق بشر صرفاً به آزادی‌های منفی، آسان‌تر است. اگر چه ایگزنیف بر این امر پافشاری نمی‌کند، اغلب در گفته‌هایش به این ایده اشاره می‌کند که فاعلیت انسانی به آزادی منفی نیازمند است؛ اما من این موضوع را در بحث خود عنوان می‌کنم که فاعل انسانی خود، به امری بیش از آزادی‌های منفی نیازمند است؛ البته نظر من یکی از چندین نظری است که در دفاع از حق معیشت (و حتی حق‌های بیش‌تری) به مثابه‌ی بخشی از نظام حقوق بشری می‌تواند مطرح شود که نه حداقل گراست و نه حداکثرگرا.

با توجه به جاذبه‌ی حداقل‌گرایی، باید گفت که آنچه مجموعه‌ی حداقلی از حق‌های بشری به شمار می‌آید، به هیچ روی واضح نیست؛ و حتی مورد توافق گروهی از مردم خوش‌بین نیز نیست، حتی مفهوم حمایت از مردم در برابر «مجازات بی‌رحمانه، غیر انسانی و یا تحقیرآمیز و...» نیز در معرض مخالفت جدی قرار دارد. وقتی طالبان، زنان را به سبب ارتکاب زنا، محصنه سنگسار می‌کند، به همان اندازه می‌تواند نقض آشکار حقوق بشر باشد که هر رفتار بی‌رحمانه، غیر انسانی، و یا تحقیرآمیز و... . آیا ایالات متحده‌ی امریکا، مجرمان از حق‌های بشری حداقلی را نقض نمی‌کند (حکم اعدام در دستگاه قضایی امریکا)؟ آیا مجازات اعدام بدان گونه که امروزه در ایالات متحده‌ی امریکا انجام می‌شود، خطی از ماده‌ی ۷ میثاق مدنی-سیاسی نیست؟ برای پاسخ مثبت نیاز نیست در مجازات اعدام در امریکا را دقیقاً معادل سبعیت طالبانی در نظر بگیریم. برای پاسخ منفی هم، نیاز به این موضوع نیست که شخص لزوماً با مجازات اعدام بی‌رحمی باشد. این مثال نشان‌دهنده‌ی آن است که مسئله‌ی داوری کردن حتی با مجموعه‌ی حداقلی از حق‌های بشری هم بسیار دشوار است. اگر با مجازات اعدام در امریکا حداقلی از حق‌های بشری نقض شود، آن وقت نمی‌توان ادعا کرد که این مجموعه‌ی حداقلی مناقشه‌برانگیز نیست، یا این که اجرای بین‌المللی مؤثر، عطف به آن می‌شود. حکومت امریکا مشهور (یا بدنام) به این است که اقتدار داخلی خودش را نسبت به مشروعیت اجرای حقوق بشر در اولویت قرار می‌دهد؛ اقتداری که به «رضایت مردم تحت حکومتش» از حاکمیت دموکراتیک قانونی‌اش دارد. مثلاً مجازات اعدام نمایانگر این موضوع است که حاکمیت نظام دموکراتیک قانونی ضابطه‌ی سر بر ضد استبداد اقلیت یا اکثریت نیست. (اکثریت‌ها اغلب به شیوه‌ی دموکراتیک حکومت نمی‌کنند). یک پرسش مطرح باقی می‌ماند، بدین مضمون که آیا چیزی سراغ داریم که از حقوق بشر حداقلی — یک نظام محدود شده‌ی حقوق بشری — با موافقت و اجرای بین‌المللی، اوضاع را بهتر به پیش ببرد یا خیر.

یک مشکل جدی دیگر برای حقوق بشر در عرصه‌ی بین‌المللی ناسیونالیسم (ملی‌گرایی) است — که برخی از جوامع خود را از تمام یا بخشی از نظام حقوق بشری معاف می‌دانند؛ ملی‌گرایی اغلب به‌عنوان یک ادعای حقوق بشری در چارچوب حق تعیین سرنوشت «مردم» مطرح می‌شود. ایگناتیف به روشنی ملی‌گرایی را شمشیر دولبه توصیف می‌کند. ملی‌گرایی تحت عنوان حق تعیین سرنوشت جمعی به مثابه یک حق بشری، به خود جامعیت بخشیده‌است. این امر منجر به این پرسش می‌شود که آیا حق تعیین سرنوشت جمعی، بخشی از مجموعه‌ی حداقلی حق‌های بشری است که (برای «مردم» خودمختار) ذاتاً با ارزش است؛ این که ابزاری (همان‌طور که حق‌های بشر نیز باید این‌طور باشند) برای حمایت از افراد عضو جامعه، در مقابل شدیدترین بی‌رحمی‌هایی که جوامع ساز آن‌ها می‌توانند به آنها تحمیل کنند، می‌باشد. این ایده که دولت‌های برای استیلا، بهتر می‌توانند حق‌ها را تضمین کنند، دفاعی ابزاری از حق تعیین سرنوشت جمعی است، و لاجرم دفاع از ملی‌گرایی صرف نیست. برای دفاع از حق تعیین سرنوشت جمعی، به‌عنوان یک حق ابزاری در جهت حمایت از افراد در برابر بی‌رحمی، نیازی نیست باور داشته باشیم که هرکس حقی در قبال تعیین سرنوشت جامعه‌ی خود دارد، به او اجازه‌ی اعمال حاکمیت نیز داده شود.

وقتی که حق تعیین سرنوشت جمعی با دفاع از ملی‌گرایی یکسان انگاشته شود، در مناسباتش به سبب حمایت از فاعل‌های انسانی در برابر بی‌رحمی، ستم و تحقیر، خدشه وارد می‌شود. علت این امر — همان‌طور که ایگناتیف تشخیص داده — این است که «ملی‌گرایی، مشکلات حقوق بشری گروه‌های ملی‌پرو را حل می‌کند، در حالی که گروه‌های قربانی جدیدی به وجود می‌آورد که وضعیت حقوق بشری آنها بدتر از قبل شده است». حق تعیین سرنوشت جمعی لزوماً باید از ملی‌گرایی متمایز شود، زیرا باید به‌عنوان ابزاری برای حمایت از همه‌ی افراد در مقابل بدترین اشکال بی‌رحمی و ستم توصیف

گردد. هیچ حقی برای قربانی کردن افراد به نام یک مردم یا یک ملت وجود ندارد. ملی‌گرایی پاسخی به یک مسئله‌ی حقوق بشری است، اما هم‌زمان مشکل دیگری نیز ایجاد می‌کند؛ زیرا دولت‌ها می‌پندارند که چنان اقتداری دارند که می‌توانند افراد را به نام حق تعیین سرنوشت خود، قربانی کنند.

بنابراین، نظام حقوق بشری نمی‌تواند ملی‌گرایی — یا حق مالکیت مطلق مردم — را دقیقاً متضمن حق بشری تعیین سرنوشت جمعی بداند و پیوسته از آن دفاع کند. حق تعیین سرنوشت جمعی به مثابه حق بشری، قدرت سرکوب اقلیت را ندارد. این حق، حقی بشری است که در گروه‌ها اعمال می‌شود، و (همانند دیگر حق‌ها، گروهی) مشروط به احترام گروه نسبت به حقوق سایر افراد است. هرگاه حق تعیین سرنوشت جمعی به‌طور نامناسبی با حاکمیت ملی آمیخته شود، احتمال نقض سایر حق‌ها افزایش می‌یابد؛ حتی گاهی این امر موجب شدت بخشیدن نقض حق‌های دیگر نیز می‌گردد. نقض حقوق بشر را نمی‌توان به نام ملی‌گرایی توجیه کرد و حتی از آن چشم‌پوشی — کرد؛ نقض حقوق بشر توسط دولت‌های ملل بزرگ یا افاطی باعث انتقاد، تحریم و در نهایت به عنوان راه‌حل نهایی، مداخله می‌شود. تعیین این که یک دولت — ملت اصول بنیادی حقوق بشر را نقض کرده است، گویای این نیست که انتقاد، تحریم، یا مداخله احتمالاً در بهبود وضعیت افراد مورد شتم مؤثر خواهد بود — مسلماً این هدف حقوق بشر یک ابزار سیاسی است.

جدلی‌ترین — و گاهی تنها پاسخ بالقوه‌ی مؤثر — به نقض‌های حقوق بشری مداوم دولت‌ها، مداخله است. در این صورت، ایگناتیف می‌پرسد، «تحت چه شرایطی مداخله به سبب سوءاستفاده‌ی دولت‌ها از حقوق بشر توجیه می‌شود؟ مداخله نیز همچون ملی‌گرایی یک شمشیر دو لبه است. باید تا آن‌جا که ممکن است، کم‌تر از آن استفاده شود، از بیم آن‌که مبادا به بهانه‌ای عادی برای نقض حقوق بشر از جانب دولت‌های مداخله‌گر تبدیل گردد. با این حال، باید از ملی‌گرایی برای متوقف ساختن (یا حداقل کاهش چشم‌گیر)

سوءاستفاده‌های نظام‌مند و فراگیر از حق‌های بشر، استفاده شود. به‌کارگیری این معیار، بسیار مشکل‌تر از بیان آن است، و در نظریه و عمل بحث‌برانگیز است. «حقوق بشر شاید جهان‌شمول باشد، ولی حمایت برای اجرای قهرآمیز هنجارهای حقوق بشری، هرگز جهان‌شمول نخواهد بود.» اما با این واقعیت، مجوزی برای کناره‌گیری صادر نمی‌شود؛ برای مثال، عدم مداخله در رواندا، جایز که می‌شد زندگی‌های بسیاری را نجات داد، چندان هم اجتناب‌ناپذیر و ترجیه‌شدنی نبود. چنین شکست‌هایی «اعتبار ارزش‌های حقوق بشری را در مناطق بسیاری جهان خدشه‌دار کرده است».

بحث در این باره که چه وقت دولت‌ها باید برای حمایت از حقوق بشر اقدام به مداخله کنند، مناقشه‌برانگیز است؛ زیرا واضح است که هر تصمیمی در مورد مداخله تحت تأثیر نگرانی‌ها و نگرانی‌ها قرار می‌گیرد. اما حقوق بشر خود نیز، بسیار مناقشه‌برانگیز است. خامنه‌ای و وی که آنچه موضوع بحث است، اصلاً روشن نباشد. افراد عملگرا ممکن است قدهایی درباره‌ی بنیان‌های متافیزیکی و اخلاقی حقوق بشر مطرح کنند؛ رای مثال بحث‌های مربوط به فاعلیت انسان‌ها، کرامت و حقوق طبیعی افراد بشر به نظر انتزاعی می‌رسند، و بنابراین این تصور را به وجود می‌آورد که اهمیت علمی زیادی ندارند، اما چنین نتیجه‌ای عجولانه است. آنچه در تعیین بنیان‌های حقوق بشر مورد تعمق است، اغلب مشروعیت گفت‌وگوهای حقوق بشری در عرصه‌ی بین‌المللی است. اگر حقوق بشر بر بنیان‌های اخلاقی و متافیزیکی که به هیچ وجه جز آن‌شمول (و نیز قابل دفاع در عرصه‌ی بین‌المللی) نیستند بنا شده باشد، و اگر به‌طور کلی بسیاری از منتقدان ادعا کرده‌اند، حقوق بشر منحصرأ مبتنی بر ایده‌ی اروپامحوری باشد (و این ایده‌های اروپامحورانه، کشورها و فرهنگ‌های غیر اروپایی را تحت تأثیر قرار داده باشد)، آنگاه مشروعیت سیاسی گفت‌وگوهای حقوق بشری، و میثاق‌های حقوق بشری، و نیز اجرای حقوق بشر مورد پرسش قرار می‌گیرد.

ایگناتیف می‌نویسد، «مردم ممکن است با این امر موافق نباشند که چرا ما حقوقی داریم، اما می‌توانند با این مسئله موافق باشند که ما به این حقوق نیازمندیم». این توافق بر چه اساسی بنا شده است؟ بنا به عقیده‌ی ایگناتیف، مردم می‌توانند با این امر موافق باشند که همه‌ی ما به حقوق بشر نیاز داریم، زیرا بدون حقوق بشر، «فاعلیت» افراد مخدوش می‌شود. اما من اطمینان ندارم که همه‌ی مردم با این نظر موافق باشند که ما به حقوق بشر، بر مبنای نیازمان به «فاعلیت» انسانی احتیاج داریم. فقدان اطمینان من، از مخالفت من با ایگناتیف بر این به «فاعلیت» انسان‌ها پایه‌ای محکم برای حقوق بشر است، نشئت نمی‌گیرد. من عمقاً موافقم و خرسندم از این که از ادعایی که هم بنیادهای اخلاقی، و هر پراگماتیستی دارند، دفاع کنم (بنیادهای پراگماتیستی نیز در این حوزه تبدیل به زمینه‌ی حلال می‌شوند، و این امر اتفاقی نیست). عدم توافق من با ایگناتیف در مورد این موضوع است که اگر نظام حقوق بشری بر یک بنیاد واحد استوار باشد — یعنی نه مورد توافق همه یا اکثریت است — یا بر چند بنیاد، و هیچ کدام از این بنیادها مورد توافق همه‌ی افراد نباشد، در این جا به نظر می‌رسد که قابل شدن به چند بنیاد یا ان حقوق بشر، بیش از قابل شدن به یک بنیاد، مورد قبول اکثریت مردم باشد؛ هیچ بنیاد واحدی با یک توجیه عقلانی انحصاری برتر وجود ندارد.

در این موضوع که حقوق بشر به مثابه ابزاری پراگماتیستی در یک نظام حقوق بشر بین‌المللی بتواند بدون مجموعه‌ای از بنیان‌ها عمل کند، تردید وجود دارد. ایگناتیف گاهی به شیوه‌ای سخن می‌گوید که گویی دواطلبی او برای دفاع از حقوق بشر — یعنی فاعلیت انسانی — یک بنیاد نیست، بلکه امر دیگری است و ممکن است بیش‌تر یک ایده‌ی پراگماتیستی باشد. اما فاعلیت انسانی خودش نیز نوعی بنیان برای حقوق بشر است؛ حتی اگر بنیانی نباشد که برخی مردم آن را از نظر فلسفی برای امر با ارزشی چون حقوق بشر ضروری بدانند. اگر ما حقوق بشر را برای حمایت از فاعلیت انسانی در نظر بگیریم، آنگاه دلیل

غیر قابل نقدی برای دفاع از حقوق بشر خواهیم داشت، و این دلیل باید همه‌ی ویژگی‌های یک بنیان فلسفی را دارا باشد: دلیل بسیار خوبی که شکست‌ناپذیر هم باشد. چنین دلیلی نباید کم‌مایه و مناقشه‌برانگیز به‌شمار آید. این که بگوییم حقوق بشر برای فاعلیت انسانی ضروری است، پاسخی پرمایه به این پرسش است که «چرا ما حقوقی داریم؟»؛ ما از حقوق برخورداریم زیرا فاعل‌هایی غائی هستیم که سزاوار چنین رفتاری از طرف هم‌نوعانمان می‌باشیم. اما این ایده که فاعل‌های غائی، دارای منابعی خودبنیاد برای ادعاهایشان هستند، کاملاً جدلی است. در حقیقت از فرهنگ‌ها، حقوق بشر با ادعای کرامت انسانی، احترام به نوع بشر، و... فریض یکسان انسان‌ها، راحت‌تر مورد دفاع قرار می‌گیرد، تا با مفهوم فاعلیت انسانی به مثابه منبعی از ارزش جهانی. (ایده‌ی فاعلیت انسانی تنها در صورتی منطقی و منظم است که خود با ارزش به‌شمار آید، و در نتیجه ارزش حمایت داشته باشد).

ایگناتیف برای دوری از چنین جدلی فلسفی، که سودای درک بنیان درست حقوق بشر را دارند، از بحث‌های مربوط به بنیان حقوق بشر که ریشه در کرامت انسانی، حقوق طبیعی، هدف خلقت الهی و مفاهیم مشابه دارند، چشم‌پوشی می‌کند. به هر حال فاعلیت انسانی یک مفهوم وابسته است که بخشی از قدرتش ناشی از روشن کردن آن چیزی است که حق بشری شمرده می‌شود. اگر فاعلیت انسانی، برای مثال با کرامت انسان مرتبط بود، شایستگی کم‌تری برای به رسمیت شناخته شدن و اجرای حقوق بشر پیدا می‌کرد. راه دیگر برای پرهیز از هرگونه بحث بنیادی این است که نظام‌های حزن بشری، به بحث‌های بنیادی متعدد (و نه فقط یکی) تکیه کنند. هرچند دلیل ایگناتیف برای اجتناب از بحث‌های بنیادی، دلیل خوبی است: «یک نظام جهان‌شمول حمایت حقوق بشری باید با تکررگرایی اخلاقی سازگار باشد». اما این بدان معنی نیست که نظام حقوق بشر باید هر بنیانی را انکار کند. بنا به دلایل پراگماتیستی و اخلاقی، منطقی‌تر است که آن نظام به بحث‌های بنیادی متعددی

متکی باشد. چون یک نظام حقوق بشر که از هم‌پوشانی و اتفاق آراء استقبال می‌کند، بیش‌تر با تکثرگرایی اخلاقی سازگار است. این نظام هم‌چنین با احترام به سنت‌های متعدد فرهنگی و فلسفی که با مجموعه‌ی مشابهی از حق‌های بشری به هم نزدیک می‌شوند، سازگاری بیش‌تری دارد. هرچند این هم‌گرایی^۱ کامل و بی‌نقص نیست، همان‌طور که هیچ هم‌گرایی در مورد حقوق بشر حتی در داخل یک سنت فرهنگی و فلسفی واحد نیز، کامل و بی‌نقص نیست.

این امر که یک نظام جهان‌شمول حقوق بشر باید با تکثرگرایی اخلاقی سازگار باشد بدین معنی نیست که نظام مورد بحث باید با هرگونه نظام اعتقادی سازگار باشد. حقوق بشر نمی‌تواند بدون هدف و بدون تمایز، هر نظام اعتقادی، و یا هر تفکر غالبی از نظام اعتقادی موجود را بپذیرد. نظام اعتقادی طالبان، امروزه حمایت انسانی زنان و کرامت آنها را آشکارا انکار می‌کند، که این امر با هیچ نظام حقوق بشری سازگار نیست. شاید بتوان طالبان را متقاعد کرد که از عقایدشان برای منافع بشری خود دادن ستم و سوءاستفاده از زنان دست بردارند؛ اما شکست در متقاعد کردن آنها برای تغییر عقیده‌شان، چالشی برای جهان‌شمولیت حقوق بشر به حساب نمی‌آید. شکست یادشده اغلب، با پذیرش جهانی حقوق بشر اشتباه گرفته می‌شود؛ اما در حقیقت مفهوم معناداری که بر اساس آن حقوق بشر جهان‌شمول محسوب می‌شود این است که حقوق بشر از نظر اخلاقی (حتی در مواجهه با ستم‌گرانی که به امنیت و کرامت برخی انسان‌ها را نادیده می‌گیرند) ابزاری قابل دفاع است. همان‌طور که انگناتیف می‌گوید: «حق‌ها به این دلیل جهان‌شمول هستند که، منافع جمعی از افراد ضعیف را تعریف می‌کنند».

پس این موضوع که حمایت حقوق بشری با تکثرگرایی اخلاقی سازگار است، چه مفهومی دارد؟ یک نظام حقوق بشری که با تکثرگرایی اخلاقی سازگار است، باید با تعداد کثیری از نظام‌های اعتقادی فراگیر سازگار باشد.

1. convergence

نیازی نیست که با همه‌ی نظام‌های اعتقادی سازگار باشد، چون بعضی از آنها اساساً حقوق بشر را رد می‌کنند. (برای نمونه از یک مثال هولناک، می‌توان ایدئولوژی نازی‌ها را در نظر گرفت.) اما بسیاری از نظام‌های اعتقادی بر ضرورت حقوق بشر تأکید دارند و به‌گواه خاستگاه‌های انقلاب حقوقی، مهر تأیید بر منابع چندگانه‌ای می‌زنند که در حمایت از حقوق بشر فعالیت می‌کنند. ش‌نویس اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر شامل حال مردمی می‌شد که به سنت‌های فرهنگی شمال و جنوب آمریکا، اروپا، آسیا و افریقا و سنت‌های مذهبی از جمله اسلام، یهودیت، مسیحیت شرقی و غربی، هندوئیسم و دین‌های دیگر وابسته بودند. از زمان تهیه‌ی پیش‌نویس اولین اسناد، شواهدی مبنی بر این است که بسیاری از فرهنگ‌ها می‌توانند در حمایت از حقوق بشر به هم نزدیک شوند. مزایای یافته است.

پس چرا می‌پنداریم که ایده‌ی حقوق بشر منجمد و محدود است؟ چون از هنگام تهیه‌ی پیش‌نویس، شاید حتی از این است که بسیاری از اعضای فرهنگ‌ها و مذاهب گوناگون با برخی از اساسی‌ترین حق‌های بشری (و حتی این ایده که حقوق بشر برای حمایت از فاعلیت فردی یا کرامت انسانی، جدا از نجات اجتماع ضروری می‌باشد)، شدیداً مخالف و ریزده‌اند. حمایت حقوق بشری، برخلاف اتهام منتقدان، در پی ویرانی فرهنگ‌ها نیست؛ بلکه سازگاری فرهنگ‌های مختلف را می‌توان با حمایت حقوق بشری امکان‌پذیر ساخت. پیش‌گویی صادقانه‌ی منتقدان مبنی بر این که حقوق بشر فرهنگ‌ها را تخریب خواهد کرد، می‌تواند — با خودداری از به‌رسمیت شناختن حقوق بشر — به وقوع بپیوندد؛ اما این امر اجتناب‌ناپذیر است که اتفاقاً این خودداری، به ویرانی فرهنگ‌شان و یا به ادامه‌ی ستم به مردم ضعیف منجر خواهد شد. برای مثال، زنان تحت ستم، حششان را به‌عنوان فرد می‌خواهند، آنها می‌خواهند در درون فرهنگ‌شان ایمن باشند، البته نه به بهای تبعید از فرهنگ‌شان یا تخریب چیزهایی که از نظر آنها و دیگران، درباره‌ی فرهنگ‌شان ارزشمند است. تمام فرهنگ‌هایی

که نقض فراگیر حقوق بشری را تجربه کرده‌اند — این در مورد بسیاری از فرهنگ‌ها صدق می‌کند — باید به اساسی‌ترین حق‌های بشری زنان و اقلیت‌های آسیب‌پذیر احترام بگذارند. وقتی که فرهنگ‌ها و جوامع، حقوق زنان را اصلاح می‌کنند، از ادامه‌ی حیات باز نمی‌ایستند؛ آنها اغلب به طرز قابل ملاحظه‌ای تغییر می‌کنند که از نظر اخلاقی و سیاسی شایان توجه است.

ایگناتیف سندِ مادر انقلاب حقوق بشر، یعنی اعلامیه‌ی جهانی را تأیید می‌کند، چون در اعلامیه از بنیان‌های مذهبی مورد نزاع حقوق بشر پرهیز، و در مقابل یک بیان سکولار پیشنهاد شده است که آن بنیان سکولار «به صورت یک درمونی پراگماتیستی طراحی شده تا منجر به توافق احتمالی از خلال گستره‌ای از نقطه نظر، بی فرهنگی و سیاسی متنوع گردد». بنیان سکولاری که ایگناتیف از آن دفاع می‌کند در واقع به رسمیت شناختن اهمیت فاعلیت انسانی است. این بنیان حقوق بشر، به منظور دفاع از فاعلیت انسانی در بین بسیاری از فرهنگ‌ها، به شکل گردهای مورد قبول است. اما من دلایلی را پیشنهاد کرده‌ام مبنی بر ضرورت تبدیل این بنیان واحد مورد قبول تمام حامیان، فارغ از این که این بنیان بر فاعلیت انسانی بنا شده باشد، و یا بر مفاهیم سکولار یا مفاهیم مذهبی دیگری که به حقوق بشر اهمیت می‌بخشند. اما نظام‌های حقوق بشر بر بنیان‌های متکثر استوار است. نیازی نیست هیچ کدام از آنها مرجع تمام مدافعان حقوق بشر باشد. با بنیان‌های متکثر، نظام حقوق بشر بیش‌تر برای مردم مقبول می‌نماید.

آیا بنیان‌های متکثر، نظام حقوق بشر را از نظر فلسفی یا اخلاقی غیر متجانس می‌سازد؟ نه، به هیچ وجه. نظام حقوق بشر ابزاری سیاسی است، و این ترتیب باید دارای بنیان‌هایی باشد تا این ابزار با اهدافش تناسب داشته باشد. گروه‌های بین‌المللی در عمل بیش‌تر به تکرار بنیان‌ها احترام می‌گذارند، تا فقط به یک بنیان واحد، یا هیچ بنیانی؛ پس با توجه به این امر باید با بنیان ابزاری (بنیان متکثر، یا چند بنیادی) از حقوق بشر دفاع کرد. حال اگر بنیان‌های

عقلانی متکثری برای حقوق بشر وجود داشته باشد — نه یک، و نه هیچ — آن وقت دلیل موجه‌ای وجود دارد تا بر اساس اخلاق سیاسی توصیه شود که در اسناد رسمی بین‌المللی از هر نوع، اثبات بنیان متافیزیکی واحد (هرچند مناسب) برای حقوق بشر پرهیز شود. و در عین حال توصیه می‌شود که نظام حقوق بشری از کثیری از ادعاهای غیر انحصاری استقبال شود، ادعاهایی که بر طبق آن، حقوق بشر بر مبنای مطالبات سکولار و مذهبی مشروع بنا می‌شود. فاعلیت انسانی، که مت نوع بشر، و آفرینش برابر، هر سه انحصاری نیستند. هرچند مدافعان بنیان‌های اخلاقی متکثر، اغلب به این بنیان‌ها بیش از حقوق اهمیت می‌دهند. اما وقتی بنیان‌ها از خود حقوق، بیش‌تر مورد احترام قرار می‌گیرند، و فقدان توافق در مورد این بنیان‌ها منجر به نقض حقوق می‌شود، در این صورت «بتوارگی» عقاید لزوماً جدا از تبعاتش، منجر به یک مشکل سیاسی جدی می‌گردد. داشتن باور بنیادی درست، نباید مهم‌تر از رفتار شایسته با افراد، یعنی محترم شمردن حقوق آنها باشد.

هر کسی برای محترم شمردن علیت و کرامت انسانی، باید به انواع وسیعی از دیدگاه‌های مربوط به بنیان‌های حقوق بشری — حتی اگر مورد قبولش نباشد — احترام بگذارد. و در نهایت، به نظر می‌رسد که توجه مردم آزاد (لیبرال‌ها) بیش‌تر به مخالفت در باب بنیان‌های متافیزیکی حقوق بشر معطوف می‌گردد، و نه ادعاهای بنیادی بسیار مهم‌تری که ممکن است به ما را به خود جلب کند. بنیان‌های سودگرایی و اخلاق‌گرایی، به همان اندازه محاربت هستند، که بنیان‌های بسیاری از نظام‌های اعتقادی مذهبی و سکولار متفاد هستند؛ اما این امر که از حق‌های ابتدایی بشر با بنیان‌های متکثری دفاع می‌شود، دال بر این نیست که نتوان چنین بنیان‌هایی را به هم نزدیک کرد. این نکته حتی در مورد فلسفه‌های جمع‌گرا (که بسیاری از آنها توان دفاع از حقوق بشر را دارند) نیز صدق می‌کند؛ ولو از منظر متافیزیکی، با فردگرایی لیبرال در تعارض باشد. هرچند، دفاع جمع‌گرایانه از حقوق بشر، ارزش اخلاقی افراد انکار نمی‌شود.

جمع‌گراها بیش از لیبرال‌ها، از یک ارتباط اساسی و تنگاتنگ میان افراد و اجتماعات دفاع می‌کنند. مسلماً انکار مطلق ارزش اخلاقی افراد، با دفاع از حقوق بشر سازگاری ندارد. اما در بسیاری از موارد، وقتی که افراد به‌طور منطقی مخالفت می‌ورزند — بدون ترس از آزار — از فضای گفت‌وگو محوری که حقوق بشر زمینه‌ساز آن است، بهره می‌برند.

دفاع از حقوق بشر به‌عنوان ابزاری پراگماتیستی، به این پرسش منجر می‌شود که آیا نظام حقوق بشر بین‌المللی می‌تواند، بدون تمام بنیان‌های اخلاقی و متافیزیکی، صرفاً بر مبنای بنیان‌های پراگماتیستی، از خود دفاع کند؟ ایگناتیف بر این باور است که این نظام می‌تواند و باید این دفاع را انجام دهد، در حالی که متقدانش در مورد این توانستن و بایستن تردید دارند. اما آیا ایگناتیف واقعاً انجام دادن این عمل بدون بنیان‌های اخلاقی و متافیزیکی دفاع می‌کند؟ من بر این اطمینان دارم. ایگناتیف ماده‌ی یک اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر را نمونه‌ای از «خونگی» را بری نظام حقوق بشری، بدون توجیه اخلاقی و متافیزیکی معرفی می‌کند. آیا ماده‌ی یک واقعاً بدون هیچ نشانه‌ای از بنیان‌های اخلاقی و متافیزیکی نوشته شده است؟ اجازه بدهید محتوای ماده‌ی یک را مرور کنیم:

همه‌ی آحاد نوع بشر از نظر کرامت و حقوق آزاد و برابر به دنیا آمده‌اند. به آنها عقل و وجدان اعطا شده، و آنها باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار نمایند.

در دو جمله‌ی ساده‌ی فوق از اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر از یک بنیان واحد برای حقوق بشر دفاع نشده، و از همه‌ی بنیان‌ها نیز پرهیز به عمل نرفته است. در مقابل، در اعلامیه، بنیان‌های متعددی به‌طور خلاصه بیان می‌شود:

- آزادی و برابری افراد: «همه‌ی آحاد بشر آزاد و برابر به دنیا آمده‌اند.»
- کرامت یکسان: «آزاد و برابر از نظر کرامت»
- آفرینش یا بخشش برابر: «به آنها عقل و وجدان بخشیده شده است.»